

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه زلزله (جله پنجم)

نخستین منوی استاد اخوت ۱۴۰۱/۱۰/۱۶

در جلسه پیش راجع به بحث «عمل» صحبت شد و دعا نیز بررسی شد، البته اگر بخواهیم راجع به آن دعا صحبت کنیم، باز هم امکان پذیر است. بهتر است یک مرور دیگر نیز داشته باشیم.

مهم ترین سوال ما این است که؛ عمل خیر چه عملی است؟ عمل شرّ چه عملی است؟ ویژگی های تفصیلی خیر و شرّ چیست؟

گفتیم یک سری خصوصیات مربوط به «عمل» است و یک سری خصوصیات مربوط به «خیر» است. و نیز گفتیم قبل از هر «عمل»، «امر» است. امر و عمل با هم بررسی می شوند. «سهولت» و «حبّ» هم نشانه خیر بودن یک عمل است. مفصل راجع به این ها صحبت کردیم. چیزی که از جلسه پیش باقی ماند این بود که ما جلسه پیش ۱۲ وجه خیر را از جهت فردی بحث کردیم و می توانیم همان ۱۲ وجه خیر را از جهت جمعی نیز بحث کنیم. دقیقاً عین همان نمودار را می توانیم از جهت جمعی بحث کنیم. جدولی کشیدیم که ۱۲ حالت داشت؛ اولین آن ها، وجه امر و نهی بیاید در ساحت «امت» قرار بگیرد و همه آن ها را برای امت طرح کنیم که خودش یک داستان مجزا است!

خداوند عمل خیر را عملی می داند که در ساحت «امام» تعریف شود. نمی خواهیم راجع به این مفصل حرف بزنم چون ممکن است برای شما هم کسالت آور شود. پس هر کسی برای تمرین هم که شده می تواند این کار را انجام دهد، به عنوان تکلیف هم که شده بیایند این عناوین را اجتماعی کنند.

ما در حال حاضر هر کاری هم به ظاهر جمعی انجام می دهیم، باز هم نیت های فردی داریم «کسی بشویم، بین سرها سری در بیاوریم و غیره» و تا زمانی که این حس در ما باشد بحث های امت برایمان جا نمی افتد. کارهای جمعی بلوغی می خواهد و باید بلوغ آن ایجاد شود. همه دعاهایی هم که می خوانیم در ساحت امت است و نه در ساحت فرد.

بحثی جدید این است که؛ ورود به یک سری دعا‌های جدید خواهیم داشت و موضوع را روی «اقبال لیل و ادبار نهار» خواهیم گذاشت. در واقع این دو یک معنا دارند و نه دو معنا. «اقبال» یعنی روی کردن و «ادبار» یعنی پشت کردن.

مغرب، عشاء، (اقبال لیل)

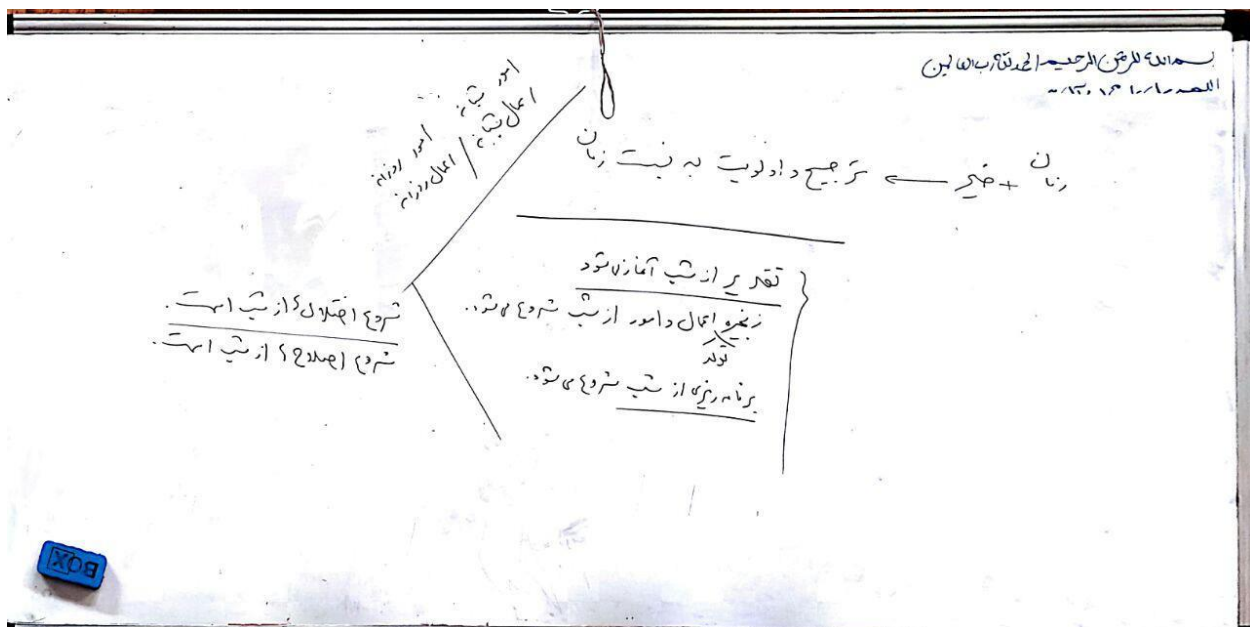
صبح، ظهر، عصر (ادبار نهار)

پس موضوعی که امروز مطرح خواهد شد، این است که قصد داریم عمل خیر را در بستر «زمان» معرفی کنیم. زیرا بستر زمان یکی از مولفه‌های مهم خیر است. کلاً بستر زمان و به تبع «مکان» مهم است اما چرا مکان آن قدر مهم نیست؟ به هر حال مکان بر زمین است و زمین ثابت است ولی زمان تغییر می‌کند و به تبع عمل‌ها هم شکلش تغییر می‌کند. در واقع مواردی که قبلاً درباره امور و اعمال گفتیم و همینطور وجه خیر در این موارد، باید در بستر زمین و زمان بررسی شوند.

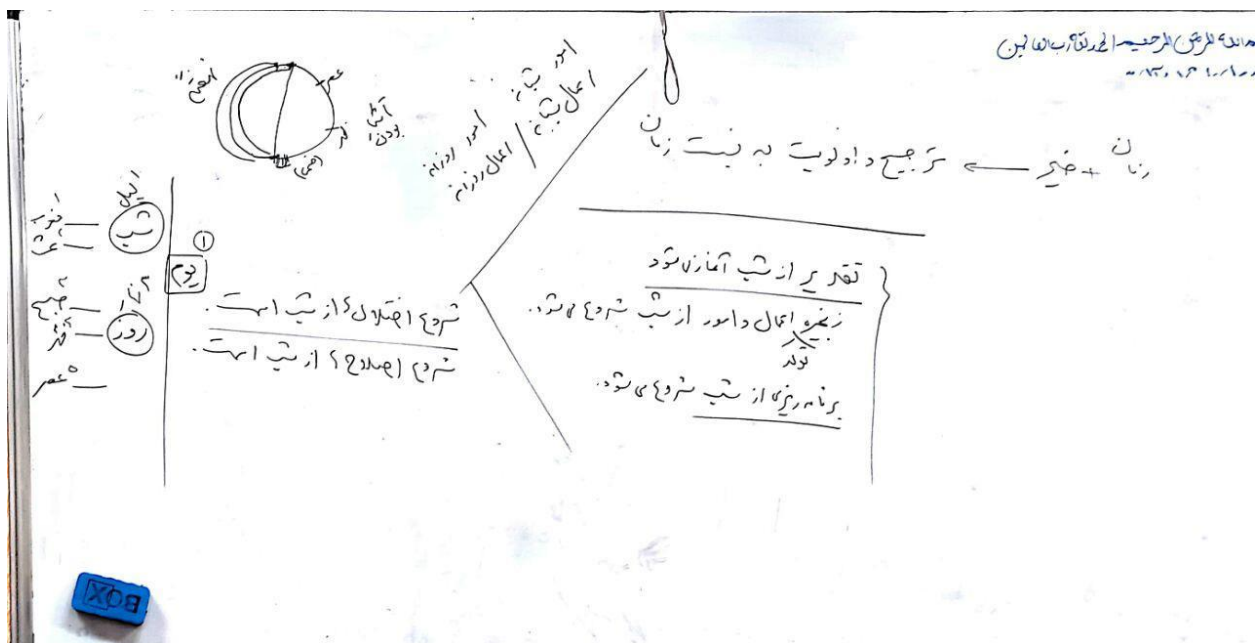
در واقع قصد داریم به گونه‌ای «دعای طلب حیات طیبه و تیسیر امور» را در تعقیبات نمازها بیاوریم. یعنی می‌خواهیم بررسی کنیم که چه اعمالی در مغرب و عشاء و روز و شب خیر اند و روز و شب چطور در خیر بودن یک عمل تاثیر می‌گذارند.

خیر، ترجیح و اولویت می‌دهد به نسبت زمان. یک عمل را بالا و یک عمل را پایین می‌آورد. یک سری اعمال را اعمال شبانه و یک سری اعمال را اعمال روزانه می‌کند. یک سری امور را شبانه و یک سری را روزانه می‌کند و البته طبق این دعا، تقدیر از شب آغاز می‌شود و زنجیره اعمال و امور از شب شروع می‌شوند. (اللهم انی اسئلك باقبال لیلک و ادبار نهارک)

پس اگر کسی در نظام امور و اعمالش دچار اختلال است به خاطر اختلال در شبش است. شروع از شب است. شروع اختلالات از شب است. که از مغرب شروع می‌شود و کما این که شروع اصلاحات هم از شب است.



بنابراین شما در وهله اول یک «شب» و یک «روز» دارید، در وهله دوم یک «مغرب و عشا» و یک «صبح و ظهر و عصر» دارید. یعنی یک مولفه دوتایی روز و شب دارید که «یوم» را تشکیل می دهند و دیگری اوقات پنج گانه. طول مغرب کم است و به عشا می رسد، طول صبح کم است و بعد ظهر و عصر می شود.



اگر دقت کنید می بینید که عشاء نوعا خیلی زمان بندی زیادی ندارد. یعنی همه اش شب است و به خاطر حالت نهفتگی است.

وقتی خورشید می آید بالا، تا ظهر را «ضحی» می گویند. احکامی که بر ظهر بار می شود برای صبح است یا ظهر؟ صبح «بین الطلوعین» است. تا ضحی را هم می گویند. البته خیلی مهم نیست چون به هر حال ظهر نهایت آشکاری است و دوباره به سمت مخفی شدن می رود.

یک سری هستند که شب را بیدارند ولی روز را خوابند.

شکل اعمال و امور در لیل و نهار متفاوت می شود.

دعای (افضل اعمال در روز جمعه) از صحیفه فاطمیه:

روایت است که ۴ رکعت است که امام صادق (علیه السلام) در روز جمعه توصیه کردند که؛ «دَخَلَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلْبِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَقَالَ لَهُ تَعَلَّمْنِي أَفْضَلَ مَا أَصْنَعُ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَا أَعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا كَانَ أَكْبَرَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ فَاطِمَةَ ع وَلَا أَفْضَلَ مِمَّا عَلَّمَهَا أَبُوهُا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاعْتَسَلَ وَصَفَّ قَدَمَيْهِ وَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مَثْنَى مَثْنَى يَقْرَأُ فِي أَوَّلِ رَكْعَةٍ الْحَمْدَ وَالْإِخْلَاصَ خَمْسِينَ مَرَّةً وَفِي الثَّانِيَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَالْعَادِيَّاتِ خَمْسِينَ مَرَّةً وَفِي الثَّلَاثَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَإِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ خَمْسِينَ مَرَّةً وَفِي الرَّابِعَةِ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَإِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ خَمْسِينَ مَرَّةً وَهَذِهِ سُورَةُ النَّصْرِ وَهِيَ آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ فَإِذَا فَرَغَ مِنْهَا دَعَا فَقَالَ..»

من نمی شناسم کسی نزد رسول خدا (صلی الله وعلیه وآله) از حضرت صدیقه (علیها السلام) شأن بالاتری داشته باشد و تبعاً نمی شناسم برتر از این عملی که حضرت (صلی الله وعلیه وآله) به حضرت زهرا (علیها السلام) آموخت. هر کسی روز جمعه را صبح کند و غسل کند و دو تا دو رکعت که جمعا ۴ رکعت می شود، بخواند. این ترتیب ۵۰ تایی مهم است، اخلاص، عادیات و زلزالت و نصر.

اخلاص: که توحید است و حمد این ها را در برمی گیرد.

عادیات: جمع ربانی و سریع الفعل و در صحنه است.

زلزال: عمل کننده به خیر و دور شونده از شر است.

نصر: نصر و فتح

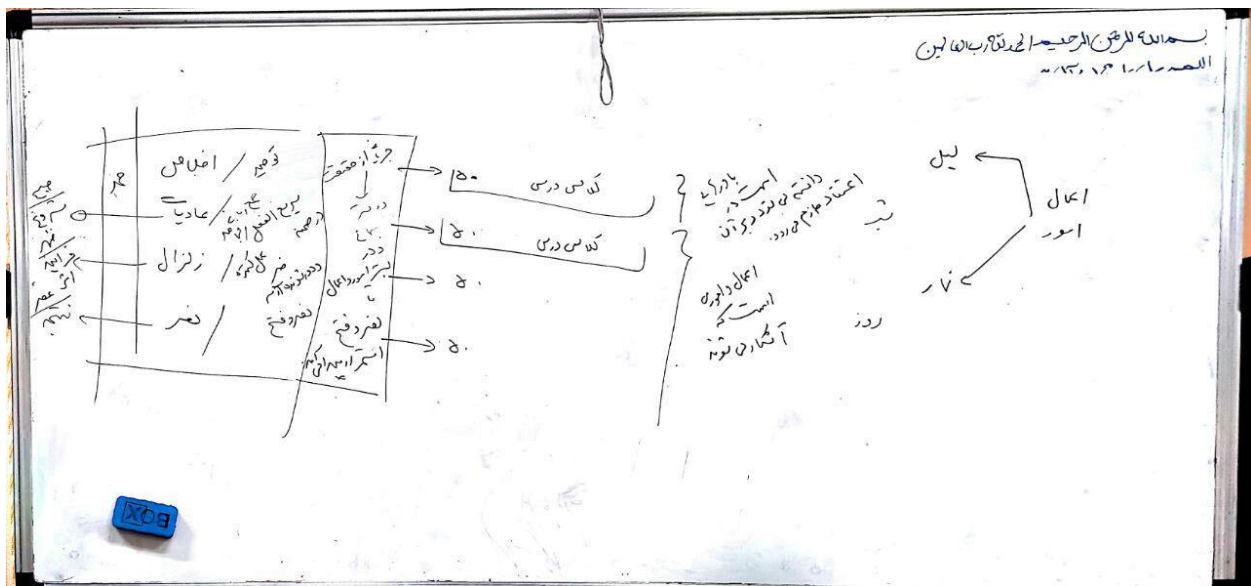
که این‌ها همه بر محوریت «امت» است.

توحید و جریانی از حقیقت در بستر اجتماع و در بستر امور و اعمال تا نصر و فتح استمرار پیدا می‌کنند و خود این ترکیب جالب است.

ترتیب این‌ها مهم است و این‌که باید ۵۰ تایی خوانده شوند. علتش این است که این مرتبه‌ها شبیه کلاس درس است، گویی کسی که در محضر سوره اخلاص نشسته و سوره حقایق را بیان می‌کند، این یک مدل کلاس درس است که با تکرار است. خدا توفیق دهد که چنین کلاس‌های درسی بگذاریم.

ما پنج‌شنبه ۶ بار سوره را شنیدیم و دیدیم که سوره را می‌توان این‌گونه درس داد.

این کلاس‌ها هم هر کدام نیم‌ساعت است که مجموعه می‌شود دو ساعت.



این سه سوره: عادیات و زلزات و نصر در لایه اعمال و اموری است که آشکار می‌شوند. اخلاص (توحید)، باورهایی است که هم دانسته می‌شوند و هم اعتقاد به آن‌ها پیدا می‌شود؛ یعنی خودش شب و روزی دارد؛ یعنی در خودش سیر شب و روزی دارد. عادیات هم که مغیرات صبحا دارد. نزدیک به شب است و زلزات روز می‌شود و نصر هم نتیجه و عصر است. در این سیر نیز یک جریان است.

به هر حال اخلاص درونیات انسان است و نصر هم آن است که در بیرون هویدا می‌شود. عادیات و زلزالت هم، جنبه عمل انسان را دارد و این خیلی واضح است. حال می‌فرماید که سوره نصر، آخرین سوره‌ای است که نازل شد. (هذه سُورَةُ النَّصْرِ وَهِيَ آخِرُ سُورَةٍ نَزَلَتْ)

دعای «من تهیّا»:

فَإِذَا فَرَغَ مِنْهَا دَعَا فَقَالَ..

این دعایی که هست برای اعیاد وارد شده است: «إِلَهِی وَ سَيِّدِی مَنْ تَهَيَّأَ أَوْ تَعَبَّأَ أَوْ أَعَدَّ أَوْ اسْتَعَدَّ لَوْفَادِهِ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ فَوَائِدِهِ وَ نَائِلِهِ وَ فَوَاضِلِهِ وَ جَوَائِزِهِ فَإِلَيْكَ يَا إِلَهِی كَانَتْ تَهَيُّتِي وَ تَعَبُّتِي وَ إِعْدَادِي وَ اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَ مَعْرُوفِكَ وَ نَائِلِكَ وَ جَوَائِزِكَ فَلَا تُخَيِّبْنِي [تُخَيِّبُنِي] مِنْ ذَلِكَ يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ مَسْأَلَةَ سَائِلٍ وَ لَا تَنْقُصُهُ عَطِيَّةُ نَائِلٍ لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَمْتُهُ وَ لَا بِشَفَاعَةِ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي عَفَوْتَ بِهِ عَلَى الْخَاطِئِينَ عِنْدَ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ فَلَمْ يَمْنَعَكَ طَوْلُ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ أَنْ عُذْتُ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَةِ وَ أَنْتَ سَيِّدِي الْعَوَادُ بِالنِّعْمَاءِ وَ أَنَا الْعَوَادُ بِالْخَطَا أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ ذَنْبِي الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ»^۱

دعا خیلی شروع جالبی دارد. اسم این دعا در مفاتیح «دعای من تهیّا» یا دعای روز جمعه آمده که در اغلب اعیاد وارد شده است.

می‌گوید الهی و سیدی هر کسی این کار را بکند و به محضر مخلوقی برود که این چنین و آن چنان شود، من نزد تو آمدم. پس تو این کار و این کار و این کار را بکن.

هر کسی بخواهد به سمت مخلوقی برود، به خاطر این مورد و این مورد و این مورد می‌رود، من به خاطر این مورد و این مورد و این مورد به سوی تو آمدم! این سیر دعاست که در ابتدا خط اصلی بیان شد تا در جلسه به مشکل نخوریم.

^۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۶، ص: ۳۶۹

خود اصطلاحاتی هم که به کار رفته جالب است و هر کدام حکمتی دارد. به نظر می‌رسد که این تعبیری که به کار رفته دقیق است. که مثلاً بین این کلمات واو نیامده و «آو» آمده است.

تاثیر ظرف زمان در انجام کارهای خیر؛ این مطلع بحث ما بود.

برای این که بفهمیم تاثیر ظرف زمان به چه صورت است باید بررسی کنیم که انگیزه انسان در انجام اعمال چیست؟ انگیزه انسان در انجام اعمال خیر چیست؟ انگیزه انسان در امور چیست؟

حال می‌خواهیم زمان را هم در حین اعمال وارد کنیم تا انگیزه چندین برابر شود.

«مَنْ تَهَيَّأَ أَوْ تَعَبَّ أَوْ أَعَدَّ أَوْ اسْتَعَدَّ لِرَفَادَةِ إِلَيَّ مَخْلُوقٍ..»

تهیا: آماده کردن و شال و کلاه کردن برای اقدامی

تعباً: آماده کردن آخرین جزء؛ یعنی آخرین آمادگی‌ها. یعنی دیگر کفش را پوشیدن یا سوار ماشین شدن. (عبا به دوش انداختن نیز می‌گویند).

اعدّ: احصاء همراه با جمع است، جمع کردن؛ هر امکانی که امکانات لازم را احصاء و تهیه کند.

استعدّ: خود را برای امکانات لازم آماده ساخت.

شما ممکن است بگویید همه‌اش شبیه هم است. برای همین «آو» آورده است که همه یک معنا می‌دهد.

می‌خواهد در نهایت به جایگاهی ورود پیدا کند که «مخلوق» دارد. این موارد انگیزه‌های انسان‌هاست.

وفد: ورود و بهره‌مندی است. وقتی می‌خواهند وارد قصر پادشاه بشوند و یا جایی بروند که صله بگیرند، گفته می‌شود وفد.

هر کسی که این کارها را انجام داد تا وارد به مخلوقی شود، انگیزه‌اش چه بود؟

وقتی می‌گوید مخلوق، با این که فرد بزرگی است مثلاً پادشاه است، ولی او را خرد می‌کند که مخلوق چنین است. حال چطور من از خالق این نظر را نداشته باشم.

«رَجَاءَ رِفْدِهِ وَفَوَائِدِهِ وَنَائِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ وَجَوَائِزِهِ»

این حصر است.

رجاء: به امید

رفد: عطیه‌ای که به عنوان اعانه است؛ مثلاً یارانه‌ها. بخشش‌های کمکی.

فَوَائِدِهِ: مطلق نفع است. مثلاً رزومه می‌شود.

نَائِلِهِ: مثلاً خود دیدار آن فرد ارزش است.

فَوَاضِلِهِ: چیزهای اضافی تر می‌دهد.

جَوَائِزِهِ: جایزه به معنای تشویق نیست بلکه به معنای جواز عبور ما در جای دیگر است مثلاً بن می‌دهد.

«فَالَيْكَ يَا إِلَهِي كَانَتْ تَهْنِئَتِي وَتَعَبُّتِي وَإِعْدَادِي وَاسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَمَعْرُوفِكَ وَنَائِلِكَ وَجَوَائِزِكَ..»

در این جا، به جای «او»، «واو» می‌آورد. «فوائد» را برداشته و به جای آن «معروفک» می‌گذارد.

«فَلَا تَخِيْبِي [تُخَيِّبِنِي] مِنْ ذَلِكَ يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ مَسْأَلَةَ سَائِلٍ وَلَا تَنْقُصُهُ عَطِيَّةُ نَائِلٍ لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَمْتُهُ وَلَا بِشَفَاعَةٍ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الَّذِي عَفَوْتَ بِهِ عَلَى الْخَاطِئِينَ عِنْدَ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ فَلَمْ يَمْنَعَكَ طَوْلُ عُكُوفِهِمْ عَلَى الْمَحَارِمِ أَنْ عُدْتَ عَلَيْهِمْ بِالْمَغْفِرَةِ وَأَنْتَ سَيِّدِي الْعَوَادُ بِالنُّعْمَاءِ وَأَنَا الْعَوَادُ بِالْخَطَاءِ أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذَنْبِي الْعَظِيمَ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ ذَنْبِي الْعَظِيمَ إِلَّا الْعَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ...»^۲

در این بحثی که هست داریم که این جا خالق و خدا و رب است (الهی)

۴ انگیزه بالا آمده است.

«رفد» و «معروف» و «نائل» و «جوائز» در این قسمت آمده است (حالت هایی که برای عمل است)

^۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۶، ص: ۳۶۹

هر کدام از این موارد که شما دقت کنید در ظرف زمان یک‌طور امکان عمل شدن دارند؛ رُفد (آماده کردن)، شب است، «تعباً» آخرین آمادگی‌ها روز است. «اعدّ» روز می‌شود و «استعدّ»، شب است.

همه اعمال شبانه: تهیا و استعدّ

همه اعمال روزانه: اعدّ و تعباً

این‌ها انگیزه‌های اعمال‌اند.

این دعا خیلی با سوره مبارکه مزمل ارتباط دارد.

اراده انسان، وابسته به رُفد و جوایز و نائل و معروف است. هر چقدر که انگیزه‌هایش به سمت خدا باشد، فرد برای انجام عملش مانعی نخواهد داشت و نمی‌شود که بگوید که خواستم انجام دهم و نشد! پس حتماً به خالق وصل شدن یعنی رسیدن به خدا، اما کسی به مخلوق وصل می‌شود، منقطع است.

اگر کسی این دعا را بخواند در هیچ ساحتی، به فقر و فاقه گرفتار نمی‌شود. چون تمام شئونات خودش را برای رُفد و معروف و نائل و جوایز بسیج می‌کند.

رُفد: اعانت

معروف: عطا + رجوع به باورها و فطریات و اخلاق (جوانمردی‌ها)

نائل: عطا + لقاء

جایزه: عطا + سیر دستیابی به عطا‌های بعدی

در همه این‌ها «عطا» مهم است. در یکی اعانت و یکی لقاء و ... است که این خودش زنجیره‌ای می‌شود که از اعانت تا جایزه است. بحث لقاء و این‌ها هم شب و صبح و ظهر و عصر را درست می‌کند. رُفد مقدمات اولیه است، بعد صبح به فطریات می‌رسد که معروف است. نائل در ظهور است و جایزه هم عصر می‌شود. این‌ها زنجیره می‌شود. در مخلوق، رُفد و فوائد می‌آید که باید بررسی شود به چه معناست اما در سیری که برای خدا می‌آید، این زنجیره به صورت منطقی می‌آید.

تهیّا: یک‌باره دست من را کسی برد.

تعبّا: من از قبل برنامه داشتم که بروم.

اعدّ: امکانات فراهم می‌کنید.

استعدّ: از قبل طلب داشته‌اید.

ولی در رجوع به مخلوق هر کدام از این‌ها باری به هر جهت می‌شوند. درحالی‌که وقتی به نزد خدا می‌رویم نباید باری به هر جهت باشد! ما از بد حادثه، به خدا پناه می‌بریم. همیشه از بد حادثه به سمت او می‌رویم و سیر منطقی نداریم. نمی‌دانیم که اراده انسان عمل می‌آفریند و به موفقیت می‌رسد، ما مثلاً به سراغ گزینه‌ای می‌رویم که رفت می‌شود، یک‌جایی فواصل است و یک‌جایی جوایز است. مثلاً سهام می‌دهند، ثبت‌نام کردیم اما الان هیچ خبری نیست! یعنی حالت شانس دارد، اما در نزد خدا این گونه نیست.

خلاصه این که در انجام اعمال خیر طبق این نظام، وقتی عملی خیر می‌شود که انسان را به پاداشی از جنس، رفت و معروف و نائل و جوایز برساند و برای آن عمل، فرد تهیّا و تعبّا و اعدّ و استعدّ کند. «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره» یعنی عمل خیر را به تصادف واگذار نکند مثلاً نگوید که تهیّا، او تعبّا او ... او ... نه باید همه آن‌ها باشد و این یعنی عمل به خیر.

مشکل انسان این است که برخی کارها را با تهیّا می‌کند و برخی با تعبّا و برخی اعدّ و استعدّ. مثلاً در سوره همزه می‌گوید که «ویل لکل همزه لمزه ... جمع مالا و عدّده ...» این‌جا اعدّ دارد.

این چه فایده ای دارد؟ اگر قرار شد کاری خیر شود و خالص گردد، باید پیوستارش خیر و خالص باشد. مثلاً شما می‌گویید که من درس می‌خوانم و سعی می‌کنم که با اخلاص بخوانم اما باید بگوییم که اگر کاری از مبدا خالص باشد تا آخر می‌تواند با اخلاص بروند. وقتی من می‌گویم در لحظه زندگی کن اما این نخ از بالا آمده و تا پایین کشیده شده است.

در واقع یک عمل دارای ظهورات مختلف می‌شود. درست مثل شب و روز. پس این پیوستگی دارد و تمام اشکالات انسان‌ها بر سر ندیدن پیوستگی هاست. امیرالمومنین (علیه‌السلام) می‌فرمایند که «کلّ بدعه مضلّ». هر عملی که انجام می‌دهید باید زنجیره‌ای باشد.

به جهت مشاهده پیوستگی اعمال، یکی از اعمال و امورتان را انتخاب کنید. الان من می‌گویم کلاس شنبه. کلاس شنبه الان کجاست؟ شروع که نیست، تمام هم که نیست، شما برای کلاس شنبه باید ظهورات مختلف را در نظر بگیرید.

از کجا می‌توان فهمید که کجای یک کار هستیم؟ باید به غایت یک کار نگاه کرد. هر چه به غایت نزدیک شود، اتمام است و همه باید براساس قاعده «فاذا فرغت فانصب» جلو برویم. این بعد از «والضحی و الیل اذا سجد» است.

شما عملی را انتخاب می‌کنید، غایت آن عمل را تعیین کرده و فاصله آن عمل تا غایت تعیین‌کننده زمان آن عمل یا امر است.

کل دنیا شب است، نسبت به آخرت که روز است. وقتی انسان به قیامت می‌رسد، برخی اعمالش به گونه‌ای است که شکوفا نشده است و می‌گوید که انگار قسمتی از روز در دنیا بودم که خیلی کم بود. اگر مومن باشد و حسرت بخورد، ضحی. اگر کافر باشد و حسرت بخورد، عشاء است که رسول را دیده و به آن توجهی نکرده و برای آخرتش توشه‌ای جمع نکرده است.

انسان در یوم زندگی می‌کند. تا از شکفتگی خارج شود و به عصر برسد، می‌شود یوم! و ممکن است کسی در قیامت ببیند که تنها یک بخشی از او روشن شده است اما به طور کلی هر کسی بیشتر حقیقت را بفهمد، روزتر می‌شود. اگر کسی بگوید که هدف من از زندگی شکوفا شدن استعدادهايم است، این بحث یک عمر است.

بسم الله الرحمن الرحيم

والفجر ، و ليال عشر ، والشفع والوتر

در سوره فجر، مراحل آخر است که به وضعیت آخر نفس مطمئنه می‌رسد.

این نکته کاملاً عقلی است، «برای هر عملی مقدماتی لازم است که آن را با تهیّا و استعداد بیان می‌کند، و استمراری تا به نتیجه رسیدن است.» (اعدّ و تعبّا)

مقدمات لازم است و نوعاً مخفی و دور از انظار است و استمراری‌ها نوعاً آشکار است. نوعاً هرچه به نتیجه می‌رسد، آشکارتر می‌شود. خود این موضوع به ما این را گوشزد می‌کند که عمل در پیوستاری از زمان شکل می‌گیرد. یعنی حتماً جریانی از زمان در او وجود دارد و ما به این سیر زمان می‌گوییم. در یک سیر یا فرآیندی وجود دارد که وقتی بعداً به فعلیت می‌رسد، خارج از زمان است. خود این عمل در پیوستاری از زمان است و با زمان شروع می‌شود و فرآیندش (از ... تا ...) است اما وقتی فعل شده، دیگر اراده است و زمان برداشته می‌شود. مثلاً شما به فردی می‌گویید که یک مساله ریاضی حل کن، در ابتدا باید فکر کند و فرمول پیدا کند اما بعد از مدتی که با این مساله مواجه می‌شود، دیگر زمان لازم ندارد، پس هر سیر و فرآیندی زمان ندارد.

می‌خواهم بگویم چگونه انسان از زمان‌داری به بی‌زمانی می‌رسد. زمان‌داری با عمل است و بی‌زمانی با جزا و فعلیت عمل است.

اگر کسی این را متوجه شود و رویش کار کند، همه جزاهای بهشت را قبل بهشت رفتن می‌تواند برای خودش بسازد. البته گفتن این حرف بسیار سخت است. روایت امیرالمومنین (علیه‌السلام) که به مردم مصر نامه فرستادند که بهشت شما چنین و چنان است و هر کسی می‌آید، می‌گوید که من بهشتی فلان‌طور می‌خواهم و حضرت (علیه‌السلام) می‌گویند که بهشت‌ها را انسان‌ها خودشان می‌سازند. برای همین هر عملی را باید تا انتها بروید تا به بهشت آن برسید. مثلاً فلان کار را تا ظهر آمده‌اید و به عصر نرسیده‌اید. خیلی سخت است که در قیامت ببینید که خیلی از کارها به جزا (عصر) نرسیده است.

در این منطق هر عملی دارای پیوستاری از مقدمات تا به نتیجه رسیدن است و این تعریف «خیر»، دیگر نسبی نیست بلکه مصدر است، خیر به معنای «خوب» است و نه «بهتر».

ما مرتب در عالم خلق هستیم و عالم امر هم مرتب با ماست و از عالم امر دور نیستیم بلکه از خلقی به خلق دیگر در حال حرکت هستیم.

با شما کاری شد که شما جزء جزء اش را تصدیق می کنید:

(۱) برخی اعمال شبانه و برخی روزانه (صبحگاهانه، عصرانه و ...) است مثلاً خواب قیلوله که قبل ظهر است. اگر طولانی هم شود دیگر قیلوله نیست. مثل خواب بین الطلوعین که خودِ عمل واضح است.

اعمال + زمان

(۲) اعمال معادل زمان اند که حالت پیوستار دارند.

این دو منافاتی با هم ندارند اما به نسبت هم متفاوت اند.

علت این مباحث این بود، «فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره»؛ یعنی عمل خیر را در زمانش انجام بده که رعایت ادب زمان خودش خیریت است و اگر خواستی کاری انجام دهی، در پیوستارش انجام بده. و این نیازمند ظرافت بیشتری است.

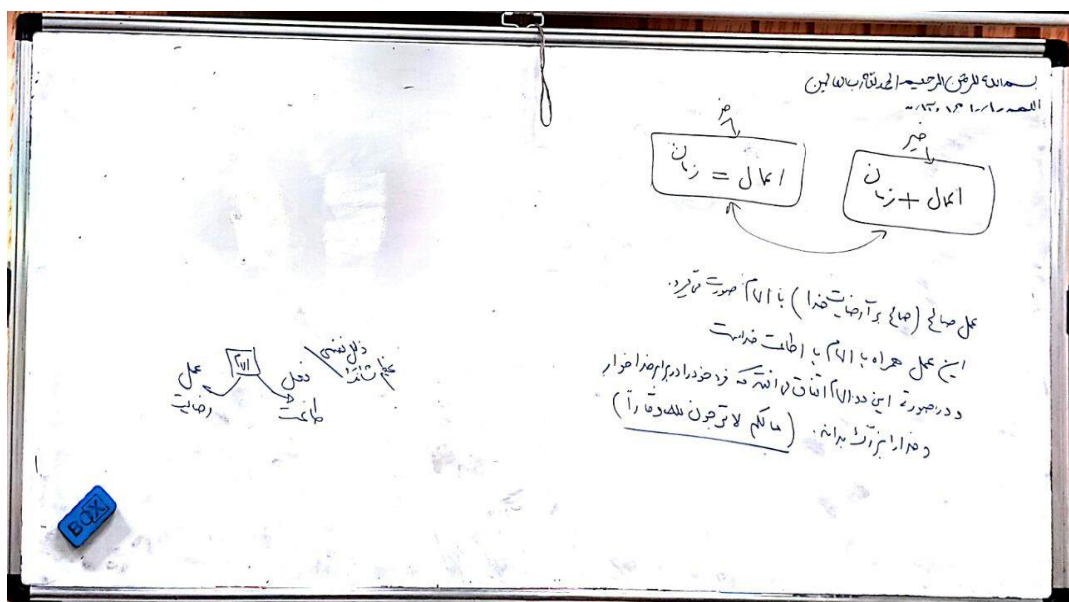
یک بند دیگر از دعا را نیز در زمان دوم کلاس بررسی خواهیم کرد.

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

روشی که در این جلسه به کار بردیم، روش تدبیر دعا به دعا است. دعای اصلی را «دعای تیسیر امور» قرار دادیم و به «دعای من تهیاً» رسیدیم. از این جا نتیجه گیری کردیم و به دعای دیگری می رویم و در واقع در این رفت و برگشت مطالب را یکی یکی بدست می آوریم. لزومی ندارد از همان ابتدا از یک دعا همه چیز را بدست آوریم. «اللهم قننی بما رزقتنی و استرنی و عافنی ابداً ما ابقیتنی و اغفر لی و ارحمنی اذا توفیتنی اللهم لا تعینی فی طلب ما لم تقدر لی و ما قدرته علی فاجعله میسراً سهلاً اللهم کاف عنی والدی و کل من له نعمته علی مکافاتہ اللهم فرغنی لما خلقتنی له و لا تشغلنی بما تکلفت لی به و لا تعذبنی و انا استغفرک و لا ترحمنی و انا اسالک...»

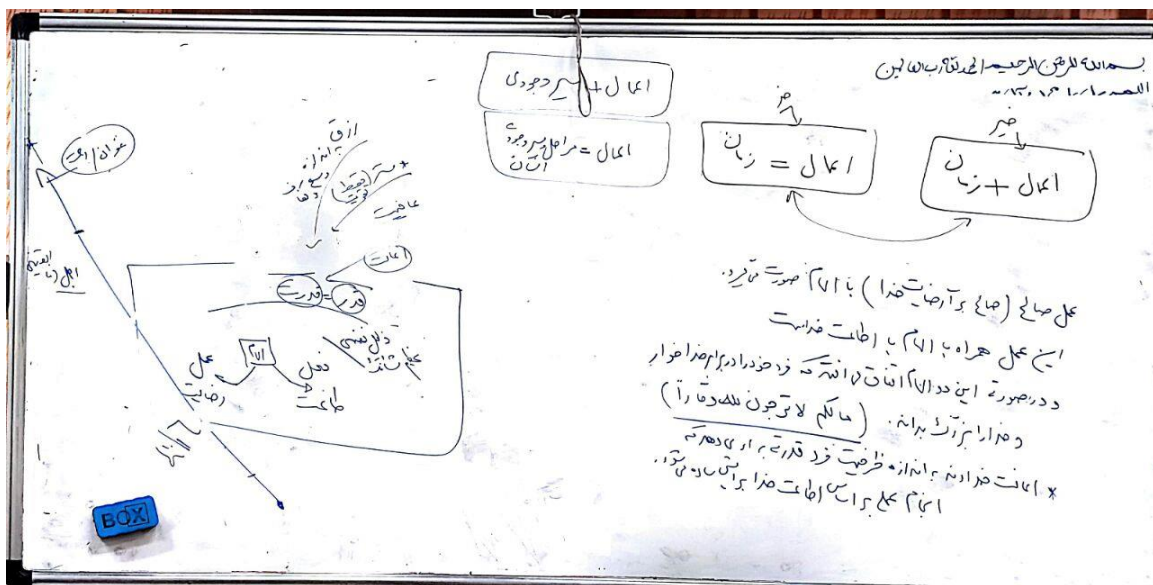
این دعا بسیار ویژه است و حتی می شود از آن به عنوان دعای پایه استفاده شود. اگر از آخر دعا نگاه کنیم، «فعل» و «عمل» در این دعا نشانه گرفته شده است که «عمل» باید بر اساس «رضایت» باشد و «فعل» بر اساس «طاعت» و هر دو بر اساس «الهام» صورت بگیرد. در قسمت فعل آنچه طاعت می آورد ذلّل نفسی (حالت تضرع داشتن) و عظم شانک (خود را خوار دیدن و خدا را عظم شانک دیدن) می باشد. عملی که رضایت می آورد با الهام صورت می گیرد و این موضوع با ذلل نفسی و عظم شانک اتفاق می افتد. این خیلی بدیهی است. عمل صالح (صالح برای رضای خدا) با الهام صورت می گیرد یا همراه با اطاعت خداست و در صورتی این دو الهام صورت می گیرد که فرد خود را در برابر خدا خوار و خدا را بزرگ بدانند. این موضوع می شود آیه ۱۳ سوره مبارکه نوح «مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا» می باشد.



برگردیم به ابتدای دعا؛ این انسان برای عمل کردن نیاز به «رزق» دارد و اگر رزق نداشته باشد، قدرت هیچ کاری ندارد؛ چه مادی و چه معنوی.

«اللهم قننی بما رزقنی» یعنی رزقی باشد دارای وسع و کفاف. در مسائل مادی، رزق می‌شود آنچه در شأن فرد است و بیشتر هم نباشد و در مسائل معنوی نیز به همین صورت مهم می‌شود که خیلی چیزها را زودتر از زمانش دریافت نکند. خیلی از مشکلات به این موضوع برمی‌گردد. رزق حتما باید فرد را به سمت عمل بکشانند. رزق حتما سوخت و ساز دارد و فرد را به عمل می‌کشاند. در مسائل معنوی باید به تعدد و تکثر قائل باشیم که بتواند پوشش دهد.

(استرنی و عافی): «ستر» فقط حفظ نیست بلکه پوشاندن برای رشد و نمو است. لازمه رشد و نمو ستر است. گلی را که به سرما حساس است از سرما حفظ می‌کنید تا رشد کند. ستر همه کاره است و مهم است.



خود ستر ایجاد بستر لازم برای رشد و نمو است. گلخانه‌ای می‌سازید و آنرا در حفاظ قرار می‌دهید تا رشد کند.

عافیت: به صحت توان‌های مادی و معنوی باز می‌گردد. اگر عافیت نباشد طاعت و عمل دچار مشکل می‌شود. با واژه‌های زیادی مرتبط است.

(ابدا ما بقیتی): از جایی شروع می‌کند و تا بعد از «اجل» می‌برد. تا زمانی که باقی هستم در دنیا و بعد از دنیا.

(و اغفر لی و ارحمنی اذا توفیتی): بر این اساس آنچه بالا گفتیم درست می‌شود، چرا که اذا توفیتی آورده است و بر مفهوم اجل تاکید می‌کند.

(اللهم لاتعینی فی طلب ما لم تقدر لی و ما قدرته علی فاجعله میسرًا سهلاً): یک «اعانت» می‌خواهد. «قدر» را با قدرت می‌گیریم و «اعانت» را قدرت بخشی می‌گیریم. واژه قدر را اگر از سوی دیگر بینم می‌شود: «مرا اعانت کن در آن چیزی که در تقدیر و وسع من است و بالعکس آن می‌شود این که من را در آن چیزی که تقدیر من نیست به تکلف نیانداز و آنچه در تقدیر من است را برای من راحت کن». همه این را در اعانت و قدر و قدرت قرار می‌دهیم. این به «یسر» تبدیل می‌شود. «یسر» می‌شود اعانتی که خداوند متناسب با قدر یا ظرفیت فرد انجام می‌دهد و در او قدرتی ایجاد می‌کند که انجام دادن عمل و طاعت برای او یسر می‌شود. اعانت خداوند به اندازه ظرفیت، قدرتی به او می‌دهد که انجام عملی بر اساس اطاعت خدا برایش ساده می‌شود.

فرضا هر کسی شاکله‌ای دارد و بر اساس این شاکله ظرفیت و توانی دارد. خدایا آنچه را که در شاکله و تقدیرات من نیست را منعی قرار بده که به آنجا نروم و آنچه را که برای آن ساخته شده‌ام، در آن مسیر قرار بده. معنی «عون» این گونه می‌شود.

این فراز معنای (ایاک نعبد) است؛ یعنی به اندازه ظرفیت خود توانی از تو می‌خواهم که اطاعت تو برایم آسان شود. انسان‌ها جاهایی که باید باشند، نیستند و جاهایی که نباید باشند، هستند و عمده مشکلات افراد از همین است. القائنات محیط و وسوسه‌ها همه کاری می‌کنند که فرد را جایی ببرند که جایش نیست. نظام آموزشی که موجود است، یک پارچه خیانت است. تنوع داشتن را باید یک پارچه کرد و نه این که همه به یک گونه بخوانند.

کلاسی می‌گذارید که افرادی در ده دقیقه اول متوجه می‌شوند و برخی تا ده جلسه بعد هم متوجه نمی‌شوند! باید جداسازی شود و به این افراد نظام داد. ما مطابق نظام ربوبی عمل نکردیم. در نظام ربوبی خداوند فرد را به آنچه قدرت ندارد، به سختی نمی‌اندازد. تمدن غرب بر مبنای نظام داورینیسم است. هر کسی توانست در این نظام قدرت پیدا کند، باقی می‌ماند و در غیر این صورت حذف می‌شود.

در این جا نمودار رشد شکل می‌گیرد، یعنی در هر مقطعی، افراد یک سری کارها برایش سخت و آسان است. در واقع سختی و آسانی از اقتضائات رشد است. آنچه که زمان می‌خورد، در واقع خود انسان است. مثل این است که خود انسان را عمل بگیریم. یسر بودن کاری برای فرد یعنی در این زمان، آن فرد، این عمل است. خود انسان اقتضاء عمل ایجاد می‌کند و اعمال معادل مراحل سیر وجودی انسان قرار می‌گیرد. سیر وجودی معادل زمان فرد می‌شود. در هر مقطعی ظرفی ایجاد می‌شود و قدر و قدرتی می‌آورد و فقط به اعمال خاصی توان دارد. ای کاش بشوم ده هزار ساله‌ای، البته نه مثل آن یهودی که هزار سال عمر خواست. بلکه قدرت و قدر آن هزار ساله را در بیست سالگی داشته باشم. به اندازه عمر همه آدم‌ها قدر داشتن، خیلی خوب است. امام علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) می‌آموزد که تو باید به اندازه همه افراد روی زمین به وسیله کتاب خدا عمر کنی. کار حضرت صدیقه (علیها السلام) این است، عمر را می‌گیرد و توان می‌دهد.

(اللهم کاف عنی والدی و کل من له نعمته علی خیر مکافاته): از والدینی به وجود آمده است و نعمتی در هر لحظه می‌آید. این‌ها البته «ولی نعمت‌های» مختلفی دارند مثل علم و کتاب و ... اسباب می‌شوند که شاید در تعبیر قرانی بتوان به این‌ها گفت «نصرت‌دهندگان». من عمل این ولی نعمت هستم. این نعمت را به من دادند و من عمل این‌ها

هستم. بهترین مکافات را به آنها بده و این جا عمل خود فرد می شود. اگر خود را عمل نبینیم، این فراز قابل ترجمه نیست.

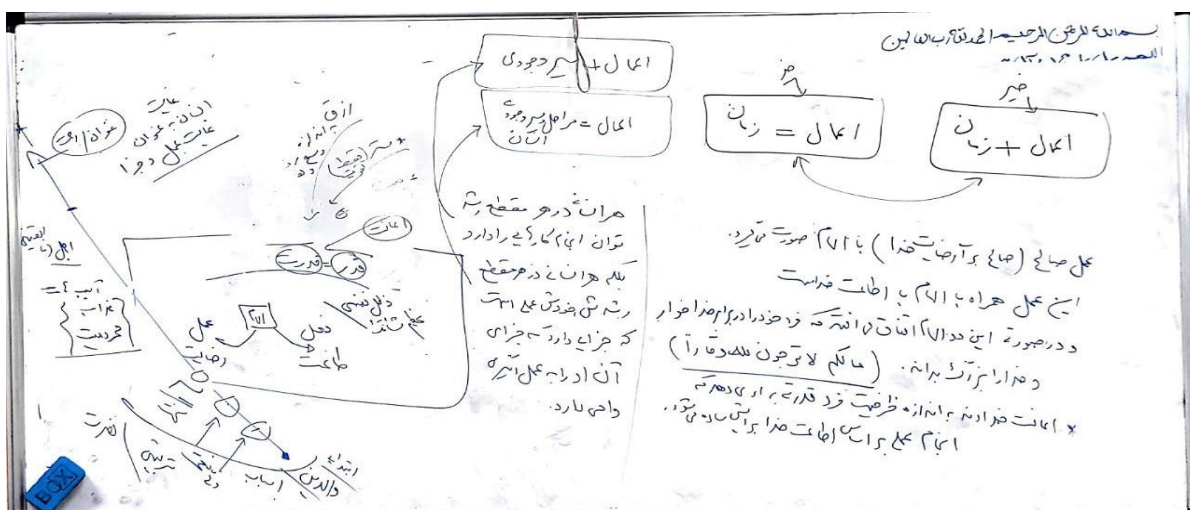
(اللهم فرغني لما خلقتني له و لا تشغلي بما تكلفت لي به و لا تعذبني و انا استغفرک و لا تحمني و انا اسالك)

اگر کسی تا الان قصه را متوجه نشده است، بفهمد که این انسان سیری دارد و باید در این سیر به غایتی برسد. خدایا مرا فراغ کن تا به غایتی که برایم قرار داده ای برسم. خودش می شود عمل، تا به آن جزا برسد.

انسان به واسطه آنچه مشغول می شود، باز می ماند.

بحث عذاب و محرومیت خیلی متفاوت است. فرد در «عذاب» می فهمد که ندارد و این نداشتن درد دارد، اما در «محرومیت» ندارد و درد هم ندارد. خیلی وقت ها ما دچار محرومیت هستیم و متوجه نیستیم.

هر انسانی در هر مقطع رشدش توان انجام کارهایی را دارد. بلکه هر انسانی در هر مقطع رشدش خودش عملی است که جزایی دارد و جزای آن او را به عمل دیگری وا می دارد. داستان، داستان عمل و جزاست. عذاب و محرومیت و فارغ نشود و مشغول (بما تکلفت لی) شود، عمل شکل نمی گیرد و خود انسان می شود عذاب. آدم مریض زمانی این گونه گفته می شود که اعمال او با ناتوانی است و زمانی گفته می شود خود او توان انجام کارهایی را ندارد و سیر پیدا نمی کند.

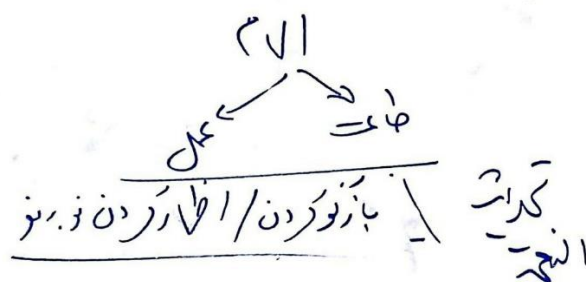


در دستگاه مختصاتی که این جا مطرح می کنیم: هر انسانی برای انجام «عمل خیر» باید توان های تفویض شده از جانب خدا به او را بشناسد و اعمال خود را متناسب با آن قرار دهد و در صدد انجام اعمالی خارج از توان و لیاقت

خود نباشد و در این امر «رزق»، «ستر»، «عافیت» و «عون» خدا توجه کند و بر اساس آن ظرفیت و قدر خود را بفهمد. مثلاً کسی می‌گوید من بچه‌ها را دوست دارم، این دوست داشتن رزق است. اگر بگویند می‌توانم خیلی سرگرم‌شان کنم و حوصله‌ام سر نمی‌رود، این ستر است. توان انجام آن را هم دارم این می‌شود «عافیت». «عون» یعنی برایم احساس رضایت و شادمانی می‌آورد و در راستای کارهای من است. آدم‌ها متفاوت هستند که این به سن و شاکله و اقتضاء رشد بر می‌گردد. برخی از کارها نمی‌تواند برای انسان «خیر» باشد و این بستگی به شرایطش دارد.

برای انجام اعمال خیر
توان و زیادت، تعریف می‌دهیم از جانب خدا و او را بنام
اعمال خود را جنبه بپایان قرار دهیم
در صدد انجام اعمال، ضابطه از توان دل و دنیا
- در این امر: $\frac{رزق}{۱۸۰}$ / $\frac{ستر}{۱۸۰}$ / $\frac{عافیت}{۱۸۰}$ / $\frac{عون}{۱۸۰}$ / $\frac{توجه‌کننده}{۱۸۰}$ در آن
ظرفیت و قدر خود را بنویسیم

«خلاقیت» به معنای کار نو به نو کردن، دلیل بر ظرفیت است. اگر کسی در کاری خلاق نباشد یعنی آن کار در مسیرش نیست. الهام، «طاعت» و «عمل» می‌شود خلق نو به نو و تحدیث. عمل و طاعت را بازگو کردن و اظهار کردن نو به نو را، «خلاقیت» گویند.



همه این‌ها می‌خواهند «الهام» را فعال کنند و در عین حال برای اینکه بفهمد خدا برای چه چیزی خلقت کرده است، باید ببینید چه «رزقی» دارد و چه «عون» و «ستر» و «توانی» دارد. این‌ها نظاماتی می‌شوند که فرد «قدر» خود را با آن می‌فهمد.

انسان در محیط و عین خارجی زندگی می‌کند، وقتی فکر می‌کنید واقعا در حال انجام عملی هستید. اینکه انسان خودش عمل است را در اعمال اجتماعی می‌توان به راحتی فهمید. فرضا مدرسه‌ای زده‌ایم. برای معلم‌ها خصوصیتی مطرح می‌شود. به قدرها و ظرفیت‌های بالفعلی اشاره می‌شود که عمل هستند. انسان در ساحت اجتماعی است و مختصاتش با بیرون سنجیده می‌شود و این مشکل انسان می‌شود که خودش را با دیگران مقایسه می‌کند.

«محرومیت» نتیجه مشغول شدن به آن چیزی است که برای فرد تکلف دارد و برای آن خلق نشده است. همه هزینه می‌کنند. پدری برای هر فرزندش مقدار مشخصی پول هر ماه هزینه می‌کند اما یک نفر از آن‌ها متخصص می‌شود. بقیه آن‌ها هزینه‌ها را هدر داده‌اند. یک نفر مسیر را گرفت و فهمید که رزقش این است و در آن مسیر ادامه داد تا متخصص شد. رزق خیلی مهم است. رزق‌های مادی و معنوی شبیه هم هستند. در مورد چه مسائلی به ذهن شما مطالبی وارد می‌شود؟ نظام‌سازی حکومت امام زمان (عج‌الله‌تعالی‌فرجه) چگونه است؟ اگر نازل نمی‌شود یعنی رزق تو نیست، در این سن رزق تو نیست اما ممکن است بعدا رزق تو قرار بگیرد.

بطور معمول در طول هفته چه حقایقی نصیب شما می‌شود؟ یکی می‌گوید من در ذهنم این است که چگونه می‌توان ترافیک را درست کرد. نوآوری داشتن و حدّث کردن در کار اهمیت دارد. نظاماتی که داریم این گونه نیست که لزوما کسانی که استعداد بالاتری دارند، بالاتر باشند. اگر فراخوان بزنید برای حل ترافیک، طرح‌ها که می‌آید معلوم می‌شود چه کسی دارای بیشترین توان برای این کار است.

فرض اگر کلاسی در مدرسه دایر شود، چه کسی می‌تواند گزینه مناسبی برای کلاس باشد؟

- ۱- کسی که بیشترین توان را در اداره کلاس داشته باشد.
- ۲- با آسیب‌های کلاس آشنا باشد و بتواند ممانعت کند.
- ۳- علاوه بر شناخت آسیب‌ها، توان زمانی و بدنی اجرای کلاس را داشته باشد.
- ۴- این کار برایش مانند آب خوردن باشد و به تکلف و اضطراب نیافتد.

بینید در چه کارهایی این گونه هستید. برای فهمیدن آن کافی است مجموعه کارهای خود را بنویسید و نسبت به هر کدام از آن‌ها دور و نزدیک بودنش را بسنجید. سوال این است که: فرد چگونه بفهمد که فهمش توهمی است یا درست است؟ اگر انسان اهل عمل به طاعت شد و روزنه وسوسه‌های شیطان را بست، فهم او درست می‌شود و اگر کسی این را انجام نداد احتمال تشخیص اشتباه استعدادهای خودش را هم دارد. «حسد» حرمت شرعی دارد و حرمت اخلاقی نیز دارد. چرا برخی حسود هستند، باید کنار گذاشت. هر گناهی اختلال ایجاد می‌کند. چرا از پس غیبت کردن‌ات هنوز بر نیامده‌ای؟! جرم و گناه «وسوسه» را جایگزین «الهام» می‌کند. رغبت پیدا کردن نسبت به برخی از موضوعات خیلی خطرناک است. مطلق رغبت را نمی‌توان گفت استعداد. هرکسی باید آن‌چه را که خدا به او یاد داده است عمل کند تا برایش بقیه چیزها واضح شود.

مغرب و عشاء داریم و صبح و ظهر و عصر هم داریم. هر کدام از این زمان‌ها شأن مستقلی دارند و می‌توان گفت خدایا به حق مغرب، خدایا به حق عشاء و ... قصد اولیه این بود که تعقیبات نماز را از صحیفه فاطمیه بررسی کنیم. این‌ها قابلیت تمثل دارد و می‌توان با آنها حرف زد. وظیفه اصلی ما این است که زمان را به خصوصیاتش بشناسیم. با بررسی آیات مثلاً «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ»^۳ می‌توان زمان‌ها را به تفکیک شناخت. این یک دستگاه فکری ایجاد می‌کند که در آن حکمت نازل می‌شود و در کتاب حکمت در این مورد صحبت شده است.

به نسبت مخلوقی که در بستر این زمان هستند. اعمال متولد شده مغرب، اعمال متولد شده عشاء، اعمال متولد شده صبح، اعمال متولد شده ظهر، اعمال متولد شده صبح. مهم است بدانیم مغرب چه چیزی را متولد می‌کند. تعادل انسان در این است که اعمالش منطبق با زمان‌های صبح و ظهر و ... باشد. می‌شود نظام طبی بر این اساس طراحی کرد.

اعمال به نسبت مخلوق در بستر مهم می‌شود.

امور و اعمال منطبق بر زمان (یعنی خود عمل سیر دارد): مغرب یعنی مرحله ابتدایی امر یا عمل، عشاء یعنی مرحله کمون و نهفته و ذخیره‌سازی عمل و امر یا تدارک کردن عمل و امر، صبح یعنی مرحله ظهور و بروز ابتدایی، عصر یعنی مرحله ظهور کامل، عصر یعنی مرحله نتیجه بخشی و تولید.

^۳ سوره تکویر، آیه ۱۸

زمان / فصل	امور در این فصل	امور در این فصل
مغرب	مغرب	مغرب
ع	ع	ع
صبح	صبح	صبح
ظهر	ظهر	ظهر
عصر	عصر	عصر

می‌خواهیم بعد از این به نتیجه برسیم که پیشرفت انسان از عمل اوست و از هیچ چیز، همه چیز درست می‌شود و این حقیقت (کن فیکون) است. مثل گلوله برفی که بهمن ایجاد می‌کند. گلوله برف و بقیه همه حرکت است. (لم یکن شیاء مذکوراً. امشاج نبتلیه) است و یک حرکت است تا رسیدن به هدایت یا کفر.

بین مغرب تا عصر چگونه است. از مغرب به عصر یک مرتبه اعمال تغییر می‌کند و کسی باور نمی‌کرد (اشهد ان لا اله الا الله) اولیه بشود (اذا جاء نصر الله و فتح). چه کسی باور می‌کرد از آن جای کوچک همه عالم تسخیر شود. عالم این گونه است و انسان گاهی حاسد خودش می‌شود و وقتی شکوه را می‌بینند چون کشش آن را ندارد، نمی‌پذیرند.

در وقتی دیگر جای زمان سیر وجودی انسان می‌گذاریم. دوره طفولیت اول می‌شود «مغرب» و طفولیت ثانی می‌شود «عشاء»، «صبح» می‌شود دوره جوانی، دوره چهارم و پنجم می‌شود «ظهر» حالت کارآمدی. دوره ششم می‌شود دوره

ثمردهی و ولایت معادل «عصر». اعمال متولد شده در بسترهای مختلف را می‌توان بررسی کرد. خود این سیر مهم می‌شود. امتداد داشتن اعمال مهم است. اعمال کش‌دار خواهیم داشت. حال نماز این است.

به جای زمان‌ها سیروجودی را قرار می‌دهیم. این سه تا دعا را بخوانید و هر بار یکی از تعقیبات را با این دعاها بخوانید. تعقیبات را بخوانید تا ارتباطش مشخص شود. عجیب است که این دعاها چگونه با این مفاهیم مرتبط می‌شوند. همه اینها را گفتیم که (مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) را ببینیم.

در واقع در تعقیبات اعمال و امور را در بسترهای مختلف ببینید، به نسبت زمان و به نسبت اقتضاء رشد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات